

پله پله تا ملاقات خدا

یادکردی از فیلسوف فرزانه و عارف معارف علوی حضرت علامه محمدتقی جعفری (ره)

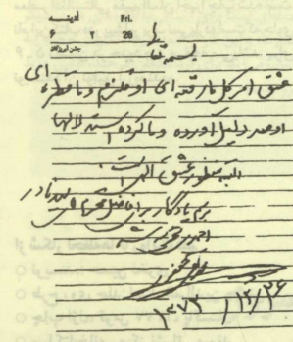
سیدنا احمدی

در بیست و پنجم عقرب سال ۷۷، عالم فرهیخته و خردمند عارف، حضرت علامه استاد محمدتقی جعفری در هفتاد و سومین پله حیات معقول خود به ملاقات حضرت حق نایل گشت. مرگ نابهنگام این شخصیت بی‌بدیل، روان‌های بسیاری را سوگمند ساخت. بی‌تردید در عرصه فرهنگ پارسی، کمتر کسی را می‌توان یافت که با ادبیات عرفانی سروستری داشته باشد، اما از زلال اندیشه آن بزرگ، جرمه‌ای ننوشیده باشد.

اگر بخواهم نقطه روشن و برجسته‌ای را برای ارتباط معنوی خود با آن شخصیت اندیشمند و سخن‌سنج بیایم، باید به سال‌های دورتر برگردم. سال ۱۳۷۰ خورشیدی بود که در سومین کنگره شعر حوزه‌های علمیه در مشهد به فیض حضور آن عزیز رسیدم. در این کنگره حضرت علامه سخنرانی مفصلی برای طلاب شاعر ایراد فرمود که روی مفاهیم عرفانی و داشتن اندیشه در شعر تأکید می‌ورزید و با آوردن نمونه‌هایی بلند از شاعران بزرگ پارسی، به‌ویژه حضرت مولانا، راه فهم و دریافت مخاطبان را هموارتر می‌ساخت. در لایه‌های سخنان حکیمانه خود، با طرزی شیوا و لهجهای شیرین، ابیاتی از

مثنوی معنوی یا از غزل‌های مولانا را با شور و حرارت تمام می‌خواند و شنونده را بر سر ذوق می‌آورد. همان‌جا بود که این غزل مولانا، پس از خواندن حضرت علامه در ذهن ماندگار شد: بند رهروان است ای بسرا بند بشکن، ره عیان است ای بسرا عقل، بند و دل، فریب و جان، حجاب راه از این هر سه نهان است ای بسرا چون ز عقل و جان و دل برخاستی، این یقین هم در گمان است ای بسرا مرد، که از خود نرفت، او مرد نیست عشق بی‌درد آفتاب است ای بسرا و حضرت علامه این غزل را چنان با شور و

شیدایی و حلاوت می‌خواند که موسیقی واژه‌هایش تا هنوز در حافظه‌ام جریان دارد و ایمان آوردم که همان شور و اشتیاق و بی‌خودی را که آتش شمس در جان مولانا شعله‌ور ساخته بود، اینک حضرت مولانا در جان و جهان علامه جعفری برالروخته است و طور وجود او در بستر همین آتش مقدس، نورانی شده و آن بزرگ به تفسیر و تحلیل و نقد مثنوی شریف دست یافته است.



اروز، همان‌گونه که مثنوی معنوی گنجینه‌ای از فرهنگ و معارف دینی و علوم بشری را در خود دارد، نقد و تحلیل مثنوی، نیز، در بسط و گسترش همان علوم و معارف و در واقع اندیشه‌های جاودان حضرت مولانا از کتاب‌های معتبر روزگار است. بر این مجموعه، هاز دریا به دریا اثر ارزشمند دیگری از علامه جعفری را بیفزاییم که کشف‌الابیات جامع و کاملی است برای مثنوی شریف؛ همچنین مولانا و جهان‌بینی‌ها که بازم پیرامون شخصیت و اندیشه حضرت مولانا در عرصه شناخت و فلسفه نظری فروغ افکنی می‌کند.

اگر بتوان برای مولانا بلخ وطنی را تصور کرد، همان‌گونه که مولانا در غربت و غریبی از وطن و از



مرادش شمس تبریزی به ملاقات حضرت دوست دست یافت؛ علامه جعفری نیز که در تبریز چشم به جهان گشوده بود، در غربت مغرب زمین به دیدار معبود شتافت و یکبار دیگر سرنوشت مولانا را با مرگ و زندگی خودش رقم زده و بسط و تفسیر بیشتری کرد.

حضرت علامه، نه تنها در شعر پارسی و اندیشه مولانا اهل سلوک و معرفت بود، که در علم منقول و معقول مجتهدی مسلم بود و در جهان امروز و با مردم و روابط امروزی، در جهان علم زندگی می‌کرد. حتی در حوزه ادب پارسی نیز تنها به مولانا نپرداخته و تحلیل شخصیت ختیم، چه از منظر شعر و چه از منظر کلام و فلسفه تنها برانزده کلک خیال‌انگیز اوست.

آخرین مرتبه‌ای که حضرت استاد علامه جعفری را از نزدیک زیارت کردم و از انفاس قدسیه‌اش شمیمی در من وزید، زمستان ۷۲ در مجمع علمای شیعه و سنی افغانستان در مشهد بود که توفیق یافتم از محضرش فیض برده و دست‌خطی از ایشان را از پای تبریز بگیرم. از آن‌جا که غزل بالا را از سال‌ها پیش به یاد داشتم، عرض کردم شعری از حضرت مولانا را در باب عشق برابرم قلمی فرماید که این بیت را نوشت:

عشق امر کل، ما راقعی، او قلم و ما قلم‌های او صد دلیل آورده و ما کرده استدلال‌ها

و بعد... چه نوع بلخ سفر امسال ما به شهر تبریز - زادگاه حضرت علامه - که برای هفتمین کنگره شعر حوزه‌های علمیه رفته بودیم. روز ۲۶ عقرب بود که خیر سلوک روحانی و سفر ملکوتی آن روح بزرگ را در مسیر تهران و زادگاهش تبریز شنیدیم. چه سرنوشت عجیبی؛ در حالی که ما در تبریز کنگره شعر حوزه را پشت سر می‌گذاشتیم؛ گرمای یاد، حضرت علامه جعفری نه در آن شهر، و نه حتی در بلخ، که در لندن غرب و بی‌هیاهو چشم از جهان فرو بست و رفتند پله پله تا ملاقات خدا. یاد و خاطرهایم گرمای یاد!

مردن این خواجه نه کاری است خرد

یادکردی از فیلمساز نقید و توانای جاپانی اکیرا کوروساوا

سیدنا احمدی

اکیرا کوروساوا، استاد برجسته سینمای جهان به تاریخ یازدهم سنبله ۱۳۷۷ (۶ سپتامبر ۱۹۹۸) در هشتاد و هشت سالگی به رؤیای پیوست.

درگذشت ناگهانی کوروساوا، جهان هنر هفتم را سوگمند ساخت، زیرا از دست دادن کارگردان زبردست و یگانه‌ای چون او، ضایع‌ای است جبرین ناپذیر و رخنه‌ای است عمیق در دیوار نه چندان استوار و نه چندان بلندسینمای شرق.

اکیرا کوروساوا در ۲۳ مارس ۱۹۱۰ در محله اوهی‌ماکی توکیو چشم به جهان گشود. او تحصیلات خود را از دوران کودکی آغاز کرد و در سال ۱۹۲۸، در حالی که آرزو دلش نقاشی بود، از دبیرستان فارغ‌التحصیل شد و در آزمون ورودی یک مدرسه هنری شرکت کرد، اما پذیرفته نشد. کوروساوا دست از نقاشی باز نداشت و در سال ۱۹۲۹ نقاشی‌های آبرنگ و رنگ و روغنش را به دومین نمایشگاه بزرگ هنری کارگری عرضه کرد.

در سال ۱۹۳۶ از استودیوی فیلمسازی PLC تقاضای استخدام به عنوان دستیار کارگردان کرد که پذیرفته شد و به‌عنوان دستیار سوم کارگردان مشغول شد. تا سال ۱۹۳۷ که کمپانی PLC و سه کمپانی دیگر در توهو ادغام شدند، کوروساوا توانست در موقعیتی بهتر، به مقام دستیار اول کارگردان ارتقا یابد. او تا سال ۱۹۴۰ در این مقام به فعالیت خود ادامه داد و سرانجام توانست، در این سال، نخستین فیلمنامه‌اش را بنویسد. او در سال ۱۹۴۳ نخستین فیلمش را نیز کارگردانی کرد که به نام سوگاتا ساتشیرو (افسانه جودو) به نمایش عمومی درآمد.

کوروساوا علاوه بر فیلمسازی در عالم سینمای

هنری، در سال ۱۹۵۹ کمپانی فیلمسازی «کوروساوا پروداکشنز» را تأسیس کرد و در سال ۱۹۷۹ مجموعه‌ای از فیلمنامه‌ها و طراحی‌هایش را با نام «کاسه موشا» شبح جنگجو - در جاپان منتشر ساخت. همچنین در سال ۱۹۹۰ جایزه‌سکار ویژه افتخاری به کوروساوا اهدا کردید.

ویژگی‌های هنری و سبک و درونمایه آثار این فیلمساز، بس بلند و دراز دامن است. کوروساوا از نظر تکنیک و سبک کارگردانی در سینما استاد برجسته‌ای است و بسیاری از فیلمسازان جهان تحت تأثیر روش و سبک کارگردانی او فیلم ساخته‌اند. نحوه گزینش صحنه‌ها (لوکیشن)، حرکت و چگونگی رفتار دوربین در صحنه و برداشت جزئیات و ریزترین اشیاء در کارهای او بی‌مانند و منحصر به فرد است. همین ویژگی‌ها باعث شده است که آثار او مورد اقتباس و یا پیروی بسیاری از فیلمسازان قرار بگیرد. تاکنون تنها از فیلم راشومون کوروساوا سه اقتباس توسط فیلمسازان آمریکایی صورت گرفته است. در ایران نیز تأثیر آثار و سبک کوروساوا فیلم می‌ساز، به‌گونه‌ای که رد پای او در بسیاری از آثار بیضایی مشهود است. از نظر محتوایی، کوروساوا گرایشی کاملاً انسانی دارد، زیرا در آثار او، این انسان است که در کانون توجه فیلمساز قرار گرفته است. این‌ها قوی‌ای است که چمگلی برآیند:

مضمون آثار او بیشتر حول افکار انسان‌دوستانه، دفاع از روحیه سلحشورانه و ضرورت قربانی کردن خویش - حتی اگر بی‌ثمر باشد - بنا شده



از کاروان رفته

در دری شماره شش، هفت و هشت / ۱۸۹

است. منتقدان، تأثیر سبک نوآورانه و بدیع او را که به دلیل توجه سوساوا-آمیز به جزئیات و حرکت‌های وسیع و دامنه‌دار دوربین، ستایش شده - بر آثار بین‌المللی، از هنج سازگان، جرج لوکاس گرفته تا «صورت زخمی» براین دی‌بالما کشف کرده‌اند. به‌خصوص تأثیرشاهکارهایی مانند «هفت سامورایی» «راشومون» و «زیستن» که در سراسر جهان محبوبیت پیدا کردند، بر فیلمسازی همچون لوکاس، کوپولا اسکورسزی و اسپیلبرگ انکارناپذیر است.^۱

اولریش گرگور و انیاتالاس درباره گرایش‌های انسانی و اندیشه کوروساوا چنین نوشته‌اند: «موضوع، ساختار و سبک فیلم‌های کوروساوا به

طور یکسان بازگو کننده چیزی است که نویسندگان غربی آن را «انسان‌دوستی» (اومانیزم) می‌نامند و همشهریان کوروساوا اغلب آن را غیررئالی خوانده‌اند. او شخصیت‌هایش را پیشاپیش در چارچوب فلسفی یا هنری قرار می‌دهد، بلکه می‌کوشد بدیختی یا خوشبختی آنان را بدون واسطه آشکار سازد.^۲

خصلت بلرز و یگانه دیگری که در آثار و اندیشه کوروساوا به چشم می‌خورد، این است که در این نگاه انسانی و انسان‌دوستانه، واقع‌گرایی محض دیده می‌شود. او با نمایاندن سیاهی‌ها و بدبختی‌های زندگی آدمی، تلاش دارد تا راهبردهای آن را از طریق نشان دادن، کشف و به تماشاگر منتقل کند. از همین رو، ما در آثار کوروساوا بیشتر با افراد طبقات پایین و تلخ اجتماع رویه‌رویم. همانند دود سکان، ریش قرمز و حتی هفت سامورایی؛ هرچند در هفت سامورایی، همان دید انسان‌دوستانه کوروساوا موجب می‌شود که زارگان تهیست بر سربازان مسلح ارتش پیروز گردند.

«موضوع اکثر فیلم‌های «کوروساوا، برخورد از نژاد آشکار است. کارگردان می‌گوید: وقتی من به صورت عینی به فیلم‌هایی که ساخته‌ام می‌نگرم، خیال می‌کنم به من می‌گویند: «چرا آمیزش تلاش نمی‌کنی که خوشبخت باشی؟» زندگی و «گزارشی درباره یک موجود زنده» از این گونه فیلم‌ها هستند. «سیر خونین» از سوی دیگر نشان می‌دهد که چرا آدم نمی‌تواند خوشبخت باشد»^۲

همین واقعیت‌گرایی، باعث شده است که کوروساوا در فیلم‌هایش همواره طبقات پایین اجتماع را مطرح کرده و به نحوی به پیروزی و گناه استحاله آن‌ها به خاطر استبداد و روابط نادرست اجتماعی و انسانی بپردازد. البته، این یک سوی قضیه است. از سوی دیگر، دوران‌های تاریخی و نظام تکمیلی و اسفانه‌وار امپراطوری‌های جاپان و تطور نظام‌های کهنه و فرسوده آنان نیز در آثار کوروساوا مورد تحلیل و موشکافی قرار گرفته که البته انسان و تحولات پیرامون او در صدر توجه کارگردان قرار دارد.

کوروساوا تصویرگر شاهکارهای ادبی جهان نیز هست. او در طی فعالیت فیلمسازی‌اش همانند دیگر بزرگان عالم سینما به اقتباس از آثار برتر ادب جهانی دست زد و از این رهگن نیز آثار ارزشمندی خلق کرد. سه فیلم ایله (۱۹۵۱)، محله‌های پست (۱۹۶۰) و سیر خون (۱۹۵۷) به ترتیب از روی آثار داستایفسکی، گورکی و شکسپیر اقتباس شده که با دمیده شدن روح کوروساوا و اندیشهاو در آن‌ها فیلم‌های به‌یادماندنی سینمای جهان و شرق آفریده شده است.

همچنین، کوروساوا یکی از معتبرترین آثار هنری خود یعنی آشوب (۱۹۸۵) را برای دیگر از روی اثر بزرگ و ترازیک لیرشاه شکسپیر اقتباس کرده که در آن عصر سلطنت و امپراطوری موشه‌هیتو مشهور به می‌چی را مورد نقد هنری قرار می‌دهد. در این فیلم زبان‌ها و فجایعی که مردم جاپان از جنگ‌های بی‌حاصل و حکومت استبدادی آن‌ها دیده‌اند به تصویر کشیده می‌شود.

به هر حال، آنچه مهم و ارزنده است این است که در آثار خلاقانه این کارگردان مؤلف، صاحب سبک و صاحب اندیشه سینمای جهان تکنیک و فن در کنار مفاهیم انسانی و موشکافی سرنوشت انسان و احوال جهان دست‌به‌دست هم داده و تا تأثیر از اندیشه و تفکر هنرمند بزرگی چون کوروساوا، قله افتخار سینمای جهان را به آسمان رسانده است؛ به‌ویژه که بسن و خاستگاه این صعود و تکامل، بخشی از سرزمین شرق و افسان شرقی بوده است.

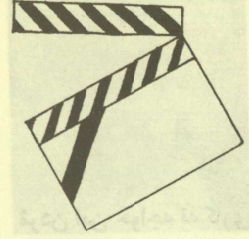
یاد این فیلمساز برجسته جاودان باد!

فیلم‌شناسی کوروساوا^۱

- زیباترین، ۱۹۴۴ ● سوگاتا ساتشیرو - بخش دوم - ۱۹۴۵ ● مردانی که پا بر دم ببر گذاشتند، ۱۹۴۵
- نمایش عمومی این فیلم ممنوع شد، تا سال ۱۹۵۲ که به نمایش عمومی درآمد. ● آن‌ها که آینده را می‌سازند، ۱۹۴۶. کارگردانی مشترک با «اماتوه» و «هیده اوسکیگاوا».
- درونی بر جوانی مان نیست، ۱۹۴۶ ● یک‌شنبه‌ای فوق‌العاده، ۱۹۴۷ ● فرشته مست، ۱۹۴۸ ● جدال آرام، ۱۹۴۹ ● سگ ولگرد، ۱۹۴۹ ● رسوایی، ۱۹۵۰ ● راشومون، ۱۹۵۰. این فیلم کوروساوا در سال ۱۹۵۱ شیر طلایی جشنواره ونیز را از آن خود کرد و در سال ۱۹۵۲ اسکار بهترین فیلم خارجی را گرفت. همچنین در سال ۱۹۸۲ به عنوان شیر شیره‌ای جشنواره ونیز، یعنی فیلم برتر در میان همه فیلم‌هایی که شیر طلایی جشنواره را برده‌اند، انتخاب گردید. ● ایله، ۱۹۵۱ ● زیستن، ۱۹۵۲. این فیلم در سال ۱۹۵۴ جایزه خرس نقره‌ای برلین را گرفت. ● هفت سامورایی، ۱۹۵۴. این فیلم نیز که نقطه عطفی در فیلمسازی کوروساوا به شمار می‌رود، شیر طلایی جشنواره ونیز را از آن خود کرد. ● وقایع نگاری موجود زنده، ۱۹۵۵ ● سریر خون، ۱۹۵۷ ● اعماق، ۱۹۵۷ ● دژ پنهان، ۱۹۵۸ ● بدها خوب می‌خواهند، ۱۹۶۰ ● یوجیمبو، ۱۹۶۱ ● سانجورو، ۱۹۶۲ ● پستی و بلندی، ۱۹۶۳ ● ریش قرمز، ۱۹۶۵ کوروساوا در همین سال جایزه مهم فرهنگی جاپان را به دست آورد. ● دود سکان (نخستین فیلم تمام رنگی کوروساوا)، ۱۹۷۰ ● در سوازالا، ۱۹۷۵. این فیلم که به پیشنهاد اتحاد جماهیر شوروی سابق و سرمایه مشترک شوروی و جاپان ساخته شده بود، برنده جایزه طلای جشنواره مسکو و اسکار بهترین فیلم خارجی در آمریکا نیز گردید. ● کگاه موشا، ۱۹۸۰. این فیلم نیز جایزه بزرگ جشنواره معتبر کن در فرانسه را از آن خود کرد. ● آشوب، ۱۹۸۵. نامزد چهار رشته در جشنواره اسکار و برنده اسکار طراحی لباس از این جشنواره. ● رؤیاه، ۱۹۸۰ ● راپسودی در ماه اوت، ۱۹۹۱ ● مادادا، ۱۹۹۳

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - مجله فیلم، سال شانزدهم، شماره ۲۵، میزان ۱۳۷۷.
- ۲ - تاریخ سینمای هنری، ترجمه هوشنگ طاهری، نشر مؤسسه فرهنگی مافور، چاپ نخست، زمستان ۱۳۶۸، تهران، ص ۵۷۳
- ۳ - همان‌جا.
- ۴ - مجله فیلم، سال شانزدهم، شماره ۲۵، میزان ۱۳۷۷، و آشوب (فیلمنامه) اثر کوروساوا.



یک اتفاق ساده برای سهراب شهید ثالث

روز دهم سرطان ۱۳۷۷، سهراب شهید ثالث، از سینماگران مشهور مؤلف ایران بر اثر بیماری سرطان کبد در آمریکا درگذشت.

سهراب شهید ثالث با نخستین فیلم بلندش، «یک اتفاق ساده» سینمای واقع‌گرا (ریالیسم) را در ایران پایه‌گذاری کرد.

شهید ثالث متولد هفتم سرطان ۱۳۲۲ در تهران است. وی در سال‌های ۱۹۶۶ - ۱۱۶۳ در شهر وین، تحصیلات عالی خود را در رشته فیلم ادامه داد. او همچنین فارغ‌التحصیل کنسرواتور سینما از کشور فرانسه بود.

شهید ثالث فعالیت‌های سینمایی خود را از سال ۱۳۴۵ با ساخت فیلم کوتاه «آیا آغاز کرد» او کارش را بین سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴ به عنوان نویسنده و مترجم سینما ادامه داد و آنگاه به آلمان غربی مهاجرت کرد و فعالیت‌های فیلمسازی‌اش را پی‌گرفت.

در کارنامه این کارگردان مؤلف و صاحب سبک سینمای ایران، می‌توان به این فیلم‌ها چشم داشت: یک اتفاق ساده (۱۳۵۲)، طبیعت بی‌جان (۱۳۵۴)، در غربت (۱۳۵۴)، قرنظینه (تاتمام - ۱۳۵۵)، زمان بلوغ (۱۳۵۵ - آلمان غربی)، خاطرات روزانه یک مرد عاشق (۱۳۵۶ - آلمان غربی) - مرخصی طولانی توتنه آلیزیم (۱۳۵۷) - فرانسه - آلمان غربی)، نظم (۱۳۵۸)، همه چیز روبه راه است (۱۳۵۹)، مدینه فاضله (۱۳۶۱)، گسریخته ناشناس (۱۳۶۱)، درخت بسید (۱۳۶۲)، سلامت آبی (۱۳۶۴)، و گل‌های سرخ برای آفریقا.

قرار بود اسمال در جشنواره بین‌المللی سینمایی لوکارنو، به مناسبت بیست‌وپنجمین سال ساخت فیلم «یک اتفاق ساده» طی مراسمی از سهراب

شهید ثالث قدر دانی شود.

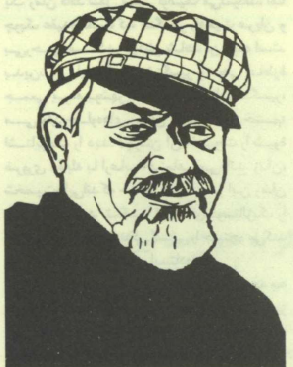
محسن مخملباف از کارگردانان صاحب‌نام سینمای ایران دربارهٔ تمهیدات فوق و خود شهید ثالث می‌گوید: «اسمال قرار شد، با یک سری از رئیس‌های فستیوال‌های خارجی بزرگداشت ۲۵ سال ساخت «یک اتفاق ساده» گرفته شود. «یک اتفاق ساده» در ۲۵ سال پیش ساخته شد که فیلم ایرانی و سینمای ایران هیچ شباهتی به زندگی مردم ایران نداشت این تنها فیلمی است که به ما، که نسل بعدی هستیم، یاد داد که چگونه نسبی برقرار کنیم بین سینما و زندگی واقعی مردم ایران. همه ما فیلمسازانی که امروز اسمشان در همهٔ کشورهای جهان می‌گردد و جایزه می‌گیریم، پیرو شهید ثالثیم که بنیان‌گذار ریالیسم در سینمای ایران است. این آدم، سینمایی را به ما یاد داد که آن سینما یقیناً دید ما را نسبت به زندگی تصحیح کرد. قرار شد اسمال به مناسبت ۲۵ سال تولد ریالیسم در سینمای که با «یک اتفاق ساده» شروع می‌شود، یک سری از فستیوال‌های خارجی بزرگداشت بگیرند. لوکارنو تلاش و زنج بی‌حساب سهراب شهید ثالث در گسترش و تعالی هنر سینما، بی‌تردید شایسته تقدیر است. زبانش شاد باد!

چراغ آخر ناتورالیسم در ایران

□ بی‌بی‌فاخره موسوی

زنده‌یاد صادق چوبک داستان‌نویس ایرانی در سال ۱۳۹۵ ش. در شهر بوشهر متولد شد و در ۱۳ جواری ۱۳۷۷ در بیمارستان شهر برکلی ایالت کالیفرنیا آمریکا در سن ۸۲ سالگی درگذشت و آثاری چون «خمه‌شبابی»، «انتری که لوطی‌اش مرده بود»، «تنگسیر»، چراغ آخر و روز اول قبر را از خود به یادگار گذاشت.

وی که با داستانهایی «خمه‌شبابی» (۱۳۴۱) و «انتری که لوطی‌اش مرده بوده» و فراموش شده‌ای داستان‌نویسی شد، نویسنده صاحب سبک



ناتورالیسم است. موضوعاتی را مطرح کرده که برای همه خوشایند نیست، زیرا جامعه همواره چهره واقعی خود را از نظر می‌پوشاند تا اختلاف عمیقی که واقعیت‌های زندگی، با زندگی اجتماعی مرسوم دارد، از چشم مردم پنهان ماند. چوبک این اختلاف را آشکار می‌سازد و پرده از روی زشتی‌ها و پلیدی‌های اجتماعی برمی‌دارد. حتی ممکن است عده‌ای آثار او را برخلاف مبانی اخلاقی و اجتماعی و عفت عمومی و نزاکت اخلاقی بدانند و تکفیرش نمایند.

در ۱۳۲۰ - ۱۳۳۰ ه. ش. از نویسندگانی که کارش موجب اعتلای داستان‌نویسی ایران شد، می‌توان چوبک را ذکر کرد، نویسنده‌ای که هر یک از آثارش چون سوهانی بر اذهان خفته خواننده می‌شود و واقعیت‌های شنیع و کثیف زندگی روزمره را پیش چشم او قرار می‌دهد. خواننده، در داستانهایی چوبک با مسایل، مناظر و وقایعی روبه‌روست که بارها با آن‌ها سرگرا داشته و شخصیت‌های آن‌ها را دیده و می‌شناسد. منتهی چوبک زشتی‌های عادی شدهٔ آن‌ها را روی می‌کند و چهره منحوس روزمرگی زشتی‌ها را نشان می‌دهد. چوبک با چیره‌دستی، درون و بیرون و ناپاکی جامعه را به نمایش می‌گذارد و در صدد اصلاح و از میان برداشتن آن‌ها برمی‌آید. البته او چنان در ارائه تصاویر روشن زشتی‌ها پیش می‌رود که به مبالغه و افراط نیز دچار می‌شود.

ویژگی‌های داستان‌های چوبک

- ۱ - توجه عمیق به زشتی‌ها و پلیدی‌ها که بوسته ظاهری اشیاء، منظرها، صحنه‌ها و زندگی شخصیت‌های داستان‌هایش است. شخصیت‌های داستان‌های او آدم‌های دردمند، زجرکشیده، محرومیت‌دیده و از همه جا رده‌ای هستند که در لجزان محیط خود غوطه می‌خورند؛ در اجتماع ظالم و ستمگر و با حکامی خودکامه و جابر، راهی برای خلاصی خود نمی‌بینند و گرفتار تقدیر و سرنوشت تغبیرناپذیر خوبشند. این شخصیت‌ها بی‌اراده و گردن‌نهادهٔ تقدیر هستند. اگر احياناً سر به شورش بردارند و از قوانین موجود سر باز زنند، مواجه با شکست می‌شوند. موقعیت و یا وضعیتی را دگرگون نمی‌کنند و تغییر در نظام حاکم به وجود نمی‌آورند.
- ۲ - شکستن حرمت کلمات و مفاهیم. چوبک با جسارت تحسین‌برانگیزی در آثارش به نمایش کراهت داشتند، در داستان‌هایش به کار می‌گرفت. او مناظر و صحنه‌هایی را که نویسندگان از آن‌ها به اختصار گذشته و یا به کلی از داستان حذف می‌کردند، با جسارت تحسین‌برانگیزی در آثارش به نمایش می‌گذاشت. به‌خصوص در مسال عاشقانه و ارتباط زن‌ها و مردها، پرده حرمت و قراردادهای اجتماعی را کنار می‌زد و آمیالی را تشریح و تصویر می‌کرد که غالباً جامعه می‌خواهد آن‌ها را در زورق بیچید و هالمان نوعی قهرمانگرایی فردی علیه بی‌عدالتی اجتماعی است. او که به صلاحیت سازمان‌های قضایی بی‌اعتقاد شده، شخصاً اقدام می‌کند و دشمنان را به قتل

می‌رساند کسانی از تنگسیر او انتقاد می‌کردند و آن را یک رمان فاقد شکل معین توصیف می‌نمودند، اما چوپک عقیده داشت که تنگسیر واقعیت عربیان و بی‌رحمی است که خودش شاهد آن بوده است. بدین‌سان باید ماجرای تنگسیر را نومی خاطرهٔ جمعی مردم پوشهر دانست. در ابتدای تنگسیر، می‌توان چلوه‌های رمان خوشه‌های خشم، اشتاین‌یک را دید. قهرمان آن، خشونت را شیوهٔ ضروری مقابله با ارباب اجتماعی می‌داند. زنان، شخصیت‌هایی‌اند که حضور فیزیکی در این رمان دارند چوپک در تنگسیر آرزوهای نوستالژیک را گنجانده و فرهنگ و زندگی کسانی را جستجو می‌کند که سال‌ها در برابر انگلیسی ایستاده‌اند.

در رمان بدی، امید به پیروزی با توجه به واقعیات خوشبینانه و برای خود نویسنده نیز باورکردنی است و نکته‌ای که پرورش می‌دهد، امید و مقاومت است. او با این بیان، اندیشهٔ خود را در برابر پربشانی‌های زندگی اجتماعی قرار می‌دهد و راه هرچه باقی‌تر زندگی عامه را بازسازی می‌نماید.

آدم‌های عادی شدهٔ رمان، ابتذال و خرافات را می‌پذیرند. روشنفکری‌های قهرمان دلستان به معارضاتی بیمارگونه با ناهنجاری‌ها می‌پردازد. در همین جاست که چوپک درگیر یکسوگرایی ناتواالیستی می‌شود و به جنبه‌های پست وجود آدمی در زشت‌ترین شکل آن می‌پردازد. او می‌خواهد از مقابلهٔ نظرگاه‌های مختلف، قضایای چندبندی ایستاد کند. اما سرگویی‌های زائد، از پیشرفت داستان می‌کاهد. اگرچه نویسنده می‌گوید که شیوهٔ جدید و شگردهای نوینی را به کار گیرد، اما از آنجا که چهارچوب ذهنی و نوع درک و تلقی‌اش از ادبیات، بیشتر در همان سطح نگارش ناتواالیستی باقی می‌ماند، کوشش‌های ناووری و رو آوردن به شگردهای نوین، ناقص و ناموفق می‌ماند.

نقطهٔ مرکزی گسترش طرح و داستان‌های چوپک، فکر مرگ و اضطراب است. نهایتاً است. تحلیل روحی افراد مضطرب، بهانه‌ای برای حاشیه‌روی‌های فلسفی-اجتماعی نویسنده می‌شود و کوشش برای توصیف زندگی مطرودان اجتماع، جنبهٔ دیگری از کار وی است. آدم‌های جاهل، بی‌اراده و خوگر به عادت‌های پست بر مبنای جبر محیط و غریز جنسی در آثار چوپک وجود دارند. خدیجه در گورکن‌ها قربانی ستم طبیعی است. نویسنده گزارش ساده از تضاد طبقاتی، تلخ سرنوشته به شیوهٔ غیرمستقیم را شیوهٔ کارش قرار داده است.

در کل داستان‌های چوپک در جهت ارائهٔ تصویری از یک دورهٔ خاص نیز هست و جنبه‌های تاریخی دارد. سرانجام خودش نیز به تاریخ رفتگان دیار باقی پیوست.

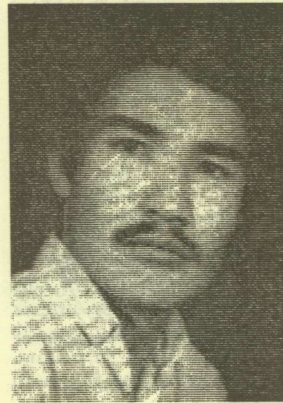
آشنای شعر و گذر فرید خروش

صبح‌ها که از خانه بیرون می‌آیی، اگر بخت همراهت باشد و به سلامت به خانه برگردی، آن وقت می‌توانی با دستان سیمانی و تاول زده‌ات، غرورت را دل آجرها و دیوارها پنهان کنی و بدین ترتیب، کم‌کم از آن درون فروریزی و در خود مجاله شوی و عجیب نخواهد بود که آجری از همین آجرها، به فرقت فرود آید و تو حتی این فرصت را پیدا نکنی که دستانت را از داخل سیمان و گچ در حال سخت‌شدن بیرون بیآوری و آنگاه آنچه در نفس‌های بودن شکننده‌ات را بگشی و دیگر... هیچ! این است حدیثی که امروزه می‌تواند عظمت بلخ و بامیان و غزنین و هرات را به اصفهان و شیراز و همدان... پیوند بزند.

با وجود این، تو ناچانه اندازه می‌توانی تلاش کنی که آینهٔ ذهنت - بدون این‌که از شفافیتش کاسته شود - تبدیل به آهن نشود و نگذاری که غبار آجر و سیمان و گچ، بر روی آن رسوب کند تا بتواند مویه‌های بی‌صدایت را تا دل درزه‌ها برای خفتگی انمکاس دهد که روزگاری دستانتان عظمتی به اندازهٔ تمام معجایب هفتگانه را خلق می‌کرد؟

نه، گویا هیچکس وسعت دره‌هایت را حس نخواهد کرد و تو باید آن قدر با بوجی کازرت این خیابان‌ها و کوچه‌ها را طی کنی و آن قدر بروی و برگردی که سرانجام به خط پایان نزدیک شوی.

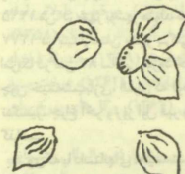
اکنون مدت‌هاست که دیگر عجیب نخواهد بود اگر گاهی بشتویم که نویسنده یا شاعری از این مردم بی‌سروسامان بر اثر حادثه‌ای در دستگاه‌های کار ساختمانی و کوره‌های آجرپزی و کارخانه‌ها جان سپرده‌است، چرا که نزدیک به دو دهه است که سرنوشته، ما را به بازی گرفته، دنیا ما را به بازی گرفته، دوست و دشمن ما را به بازی گرفته و سرانجام خودمان هم خودمان را به بازی گرفته‌ایم. این وقت در این روزگاری که فرهنگ و هنر در کشور ما به بی‌ارزش‌ترین مقوله تبدیل شده و شاعر و نویسنده



جملاعت حتی نمی‌تواند لقمهٔ چپ اهل سیاست شود، چه انتظاری غیر از این می‌توان داشت؟ ... و حقیقت این است که ما همیشه عزاداریم. یک روز عزادار پیکره‌های تکه‌تکه‌ای هستیم که با دستان خودمان دریده شده‌اند، روز دیگر حیرت‌زده دیوانه‌شدن استعدادهایی هستیم که در پیچ‌وخم این روزگار غریب، جنون خویش را به نظاره نشسته‌اند. ... و یا هم باخبر شدیم که عزیز دیگری از جمع ما رخت بریست، محمد عیسی علی‌پور که بدون شک از وارثان آیندهٔ شعر و داستان این سرزمین بود و اگر می‌ماند، بدون تردید از تصویرگران خوب دردهای این مردم می‌شد.

علی‌پور مانند بسیاری از شاعران و نویسندگان مهاجر، آشنای کار و گذر بود و کوره‌های آجرپزی. با این همه، به شعر و داستان هم می‌پرداخت و با این‌که ۲۵ سال بیشتر عمر نداشت، آثار اولیه‌اش که در بعضی از جراید خودی چاپ شده‌است، آیندهٔ درخشانی را برایش نوید می‌داد. ولی او این فرصت را نیافت و روز پنجشنبه ۱۳۷۷/۵/۲۲ بر اثر حادثه‌ای از اندیشهٔ در محل کارش، به «کاروان رفتگان» پیوست. یادش باقی

گرمای باد



در آخرین روزهای سال ۱۳۷۶ با جمعی از یاران مجلهٔ سفری به داخل کشور داشتیم. این سفر که به قصد تجدید دیدار از وطن و آگاهی از اوضاع و احوال جاری کشور - مخصوصاً اوضاع فرهنگی و ادبی - و ملاقات و گفت‌وگو با دوستان فرهنگی صورت گرفت، مدت دو ماه به طول انجامید. نخستین منزل ما در این سفر، شهر مزارشرف بود، یگانه شهری که تا آن روز مدیته و آبادی در آن، اسم و رسم داشت و چراغ فرهنگ و ادب خاموش نشده بود و بوی سنت و تاریخ افغانستان به مشام می‌رسید.

امیدواری ما این بود که در این فرصت به دست آمده، بتوانیم از بازماندهٔ فرهنگ، سنت و تاریخ خود دیداری داشته باشیم و پس از سال‌ها دوری از وطن و تنفس در فضای خارج، حال و هوای وطن بگیریم. بلخ شریف، ارض مقدس مولا علی، زادگاه خداوندگار بلخ، موطن عارفان و سالکان و میثاق‌دار تمدن درخشان دوره‌ای از نمایندگان فرهنگ، ادب و هنر ما بود و به همین دلایل، وسعت انتظارات و کثرت امیدواری ما از سفر به این خطهٔ ناب‌جا نبود. اما با کمال تأسف، آنچه که می‌خواستیم، میسر نشد. تنها چیزی که جزماً و قطعاً دستگیرمان شد، این واقعیت بود که در وطن کثرتی ما هیچ چیز قابل پیش‌بینی نیست و هیچ معیاری برای وقوع حوادث و اتفاقات وجود ندارد. به گفتهٔ عبدالسمیع حامد؛ «افغانستان کشوری است که همه چیز در هم‌ان و در همه‌جا ممکن است». روزی که ما قدم به میدان هوایی مزارشرف گذاشتیم، ۲۱ حوت بود. اوضاع شهر عادی بود و مردم در آرامش به سر

تا کی دگر به هم رسد این تخته‌پاره‌ها

□ محمدجواد خاوری

چندان غریب و بدور از انتظار نبود. مردم ناگزیر از زندگی بودند؛ اکنون که زندگیشان محکوم به چنین حالتی بود، چاره‌ای جز قبولش نداشتند. زنان، کودکان، کارمندان، بازاریان، محصلین و کارگران در مشایعت رفت‌وآمد خودروهایی غول‌آسای نظامی و سلاح به‌دوشان آمادهٔ نیر، به زندگی روزمرهٔ خود ادامه می‌دادند. بناهٔ ما هم سعی کردیم تا حدی که شرایط و اوضاع به ما اجازه می‌داد، پیگیر اهداف و برنامه‌های خود باشیم. فرهنگیان و ادب‌دوستان وطن که خیلی زود از حضور ما اطلاع یافتند، کمک و همکاری شایانی در اجرای برنامه‌ها کردند. در طی چهل روزی که ما در مزارشرف بودیم، از تمام شخصیت‌ها و مراکز فرهنگی و ادبی آن سامان دیدار کردیم و همچنان از شاعران، نویسندگان، محققین، مستفکرین، اساتید دانشگاه و هنرمندان. همچنین برنامه‌های متعددی از قبیل شعرخوانی، مصاحبه، میزگرد و محفل ادبی با شرکت ما و همت مراکز فرهنگی آن‌جا برگزار شد.

یکی از برنامه‌های اجرا شده که به علت حضور کلبهٔ شاعران، نویسندگان و فرهنگیان بلخ، حایز اهمیت بود، محفلی ادبی بود که از سوی انجمن آزاد نویسندگان بلخ و به همت ریاست اطلاعات و کلتور آن ولایت به انتخاب دوستان ما برگزار شد. محفل ادبی مذکور، صبح روز شنبه ۷۷/۱/۸ در محل کتابخانهٔ مولانا خال‌محمد خسته دایر و عصر همان روز به طور کامل از صداوسیما بلخ پخش شد. سالن مطالعهٔ کتابخانه که در آن روزها به خاطر شتج اوضاع، مطالعه‌کننده‌های نداشت، به خاطر محفل مذکور آماده و تزئین شده بود. سالن

